

عوامل مؤثر بر تناوب سببی در زبان فارسی

راضیه شجاعی^{۱*}، غلامحسین کریمی‌دوستان^۲

۱. دانشجوی دکتری زبان‌شناسی همگانی، دانشگاه تهران، تهران، ایران

۲. استاد زبان‌شناسی همگانی، دانشگاه تهران، تهران، ایران

پذیرش: ۹۳/۵/۲۵

دریافت: ۹۳/۳/۲۶

چکیده

بسیاری از زبان‌شناسان، ساخت موضوعی و تظاهر موضوعها را در تناوب‌های سببی/ خودانگیخته از منظر رویکردهای واژگان‌گرا بررسی کرده‌اند. در مقاله حاضر، انشعاب‌های مختلف رویکردهای واژگان‌گرا را بررسی، نقد و مقایسه می‌کنیم و سپس فرضیه اصلی این رویکردها را مورد آزمایش قرار می‌دهیم. در این رویکردها، فرض این است که ویژگی‌های معنایی و واژگانی فعل تعیین‌کننده ساخت موضوعی و تناوب موضوعی است. در این مقاله، مبتنی بر داده‌های زبان فارسی نشان می‌دهیم که ویژگی‌های معنایی فعل نقشی اساسی در تعیین تناوب موضوعی ایفا می‌کنند؛ اما نمی‌توانیم شرکت یا شرکت نکردن فعل در تناوب سببی را تنها به محتوای واژگانی فعل نسبت دهیم. به‌طور کلی، یافته‌های این پژوهش بر نتایج پژوهش‌های پیشین سایه تردید می‌افکنند و نشان می‌دهند که عوامل دیگری برای ویژگی‌های واژگانی فعل در تعیین ساخت موضوعی و شرکت فعل در تناوب سببی ایفای نقش می‌کنند. در این ارتباط، هدف دیگر این مقاله تعیین عوامل مؤثر بر شرکت افعال زبان فارسی در تناوب سببی است. از میان این عوامل می‌توانیم به عوامل بافتی، همچون ویژگی معنایی موضوع‌های فعل و سازه‌های غیرموضوع و همچنین دانش دایره‌المعارفی که در سطح بازنمون منطقی در تعامل با یکدیگرند، اشاره کنیم.

واژگان کلیدی: ساخت موضوعی، تناوب سببی/ خودانگیخته، رویکردهای واژگان‌گرا، بافت.



۱. مقدمه

ارتباط میان معانی موضوعها (فاعل، مفعول و ...) در بازنمایی رویدادی فعل و تظاهر نحوی آنها در جملات، همواره موضوعی بحثبرانگیز در مطالعات زبان‌شناختی بوده است. موضوعهای فعلی می‌توانند به صورت‌های مختلف تظاهر یابند و باعث حضور یک فعل واژگانی در بیش از یک ساخت نحوی شوند. این امر به «تناوب موضوعی» موسوم است. ساخت‌های شرکت‌کننده در تناوب، ساخت‌های تناوبی خوانده می‌شوند. زبان فارسی مانند بسیاری از زبان‌ها، از ساخت‌های تناوبی متفاوتی بهره می‌گیرد که یکی از آنها تناوب‌های سببی^۱ خودانگیخته^۲ است. این تناوب‌ها در اصل تغییر در گذرایی فعل هستند؛ به این صورت که گونه گذرا فعل سببی و گونه ناگذرا فعل خودانگیخته قلمداد می‌شود. بسیاری از زبان‌ها از تناوب‌های مذکور بهره می‌گیرند و زبان‌شناسان در چارچوب رویکردهای متفاوت به تجزیه و تحلیل این ساخت‌ها پرداخته‌اند. از آن میان می‌توانیم به رویکردهای واژگان‌گرا^۳ اشاره کنیم. براساس این رویکردها، ویژگی‌های معنایی و واژگانی فعل تعیین‌کننده ساخت موضوعی و تناوب موضوعی است.

در مقاله حاضر، می‌کوشیم ضمن بررسی و نقد برخی از رویکردهای رایج مذکور، از منظر تحلیلی داده‌بنیاد ساخت‌های تناوبی سببی زبان فارسی را بررسی کنیم. در روند این بررسی، این پرسش مطرح می‌شود که آیا می‌توانیم طبق ادعای رویکردهای واژگان‌گرا، شرکت افعال در تناوب را به ویژگی‌های معنایی فعل نسبت دهیم؛ به سخن دیگر، تا چه اندازه می‌توانیم ویژگی‌های معنایی و واژگانی فعل را تعیین‌کننده ساخت موضوعی فعل و شرکت آن در تناوب موضوعی بدانیم. در این مقاله، تلاش می‌کنیم با استناد به داده‌هایی از زبان فارسی به این سؤال پاسخ دهیم و همچنین عوامل مؤثر بر شرکت افعال در تناوب سببی را مشخص کنیم. در این راستا، با بررسی برخی تناوب‌های سببی/ خودانگیخته زبان فارسی نشان می‌دهیم که ویژگی‌های معنایی فعل نقشی اساسی در تعیین تناوب موضوعی ایفا می‌کنند؛ اما تناوب سببی در این زبان متأثر از عوامل دیگری، ورای ویژگی‌های مذکور است. از میان این عوامل، می‌توانیم به ویژگی معنایی موضوع‌های فعل و سازه‌های غیرموضوع و همچنین دانش دایره‌المعارفی اشاره کنیم. این نتیجه‌گیری در مورد فرضیه رویکردهای واژگان‌گرا تردیدی جدی ایجاد می‌کند. به‌منظور بررسی رویکردهای واژگان‌گرا، در بخش دوم مقاله حاضر، ابتدا به‌اختصار از

خاستگاه این رویکردها سخن به میان می‌آوریم و سپس چند نمونه از تحلیل‌های مبتنی بر رویکردهای مذکور را نقد و بررسی می‌کنیم. در بخش سوم، نقطه نظرات کلی این رویکردها را در ارتباط با تناوب سببی بررسی می‌کنیم و در بخش چهارم، فرض مورد آزمون در این مقاله را که همان نقش فعل در تناوب سببی است، توضیح می‌دهیم. در بخش پنجم، ضمن بررسی داده‌های پژوهش، مواردی مبنی بر تردید در درستی فرضیه تعیین ساخت موضوعی در واژگان را بیان و عوامل مؤثر بر تناوب سببی در زبان فارسی را ذکر می‌کنیم. سرانجام، در بخش ششم، نتیجه‌گیری کلی مقاله را ارائه می‌کنیم.

۲. تظاهر موضوعی در رویکردهای واژگان‌گرا

در ادامه، تحلیل رویکردهای واژگان‌گرا از ساخت موضوعی و تظاهر موضوعی در تناوب‌های سببی را بررسی می‌کنیم؛ اما پیش از آن، نگاهی اجمالی به خاستگاه این رویکردها ضروری است. از آغاز پیدایش دستور زایشی، نظریه‌های ساخت موضوعی در دو مسیر کلی متفاوت تحول یافته‌اند.

چارچوب حالت^۱ فیلمور^۲ (1968) به‌عنوان نقطه عطفی در پیدایش نظریه‌های مبنی بر نقش‌های معنایی است. این اثر به خلق انگاره نگاشت^۳ موضوعی از سطح ساخت موضوعی به سطح نحو با میانجی‌گری نقش‌های معنایی منجر شد. طبق این نظریه، فهرستی از نقش‌های معنایی در ارتباط با هر فعل تعریف می‌شود که در آن، نقش‌ها نسبت به یکدیگر در رابطه سلسله‌مراتبی قرار دارند. این نقش‌ها (عامل^۴، کنش‌پذیر^۵ و ...) به‌صورت مستقل از فعل وجود دارند و موضوعها را در سطح نحو سازماندهی می‌کنند. اصولی همچون اصل یکسانی اعطای نقش‌های معنایی^۶ (UTAH)، بر این نقش‌ها اعمال می‌شوند که مسئول همجواری آن‌ها با جایگاه‌های نحوی متناظر هستند. فیلمور (1968) صورت‌بندی زیر را از سلسله‌مراتب نقش‌های معنایی ارائه می‌کند:

عامل < وسیله^۷ < کنش‌پذیر

در این تحلیل، موضوع‌های فعل بسته به موقعیتشان با جایگاه‌های نحوی متناظرشان هم‌جوار می‌شوند. براساس سلسله‌مراتب بالا، عامل به‌عنوان فاعل در جمله ظاهر می‌شود و نقش وسیله تنها در غیاب عامل می‌تواند این جایگاه را پر کند. بالطبع نقش کنش‌پذیر نیز در



غیاب دو نقش دیگر، به عنوان فاعل تظاهر نحوی می‌یابد. تحلیل‌های دیگر نیز از مفهوم سلسله‌مراتب نقش‌های معنایی معرفی‌شده در این نظریه بهره بردند و صورت‌بندی‌های متفاوت و کامل‌تری ارائه کردند (Van Valin, 1990; Jackendoff, 1990; Grimshaw, 1990).

ایراد اصلی این تحلیل‌ها این است که هر یک صورت‌های سلسله‌مراتبی متفاوتی را پیشنهاد داده‌اند و هیچ‌یک سلسله‌مراتبی را ارائه نکرده‌اند که کاملاً با سلسله‌مراتب‌های دیگر منطبق باشد. این امر با دستور جهانی مغایر است؛ زیرا هیچ‌یک نمی‌توانند داده‌های زبانی را به‌طور عام تبیین کنند و تنها می‌توانند از پس تبیین داده‌های تعداد محدودی از زبان‌ها برآیند. ایراد کلی دیگر این تحلیل‌ها این است که با اینکه بیشتر زبان‌شناسان معتقدند نظریه زبانی باید دربردارنده فهرستی از نقش‌های معنایی مشخص و تا حد امکان محدود باشد، هیچ‌یک تاکنون نتوانسته‌اند فهرستی کامل از این نقش‌ها را ارائه کنند و فهرست‌های ارائه‌شده شامل تعداد محدود و یا بی‌نهایت نقش معنایی بوده است. برای نمونه، اندرسون^{۱۱} (1971) تنها سه نقش معنایی منبع^{۱۲}، مکان^{۱۳} و مقصد^{۱۴} را در نظر می‌گیرد؛ درحالی که پلارد^{۱۵} و ساگ^{۱۶} (1994) برای هر فعل، تعداد مشخصی از نقش معنایی خاص همان فعل را در نظر می‌گیرند. در تحلیل آن‌ها، صحبت از طبقات نقش‌های معنایی به‌میان نمی‌آید؛ بلکه نقش‌ها به‌صورت منفرد و در تعداد نامحدود در نظر گرفته می‌شوند. به‌طور کلی، مشکلات زیادی در خصوص تعریف، تشخیص و تفکیک نقش‌های معنایی وجود دارد و بر سر این قبیل مسائل، اتفاق نظر وجود ندارد.

از طرف دیگر، می‌توانیم به نظریه‌های معناشناسان زایشی همچون پستال^{۱۷} (1970)، به‌عنوان نقطه آغاز پیدایش نظریه‌های تجزیه معنایی رویداد، اشاره کنیم. این نظریه‌ها معنای فعل را حاوی ساختی رویدادی می‌دانند که از یک یا چند زیررویداد تشکیل شده است. آن‌ها معنای فعل را به عناصر بنیادین معنایی همچون DO, CAUSE, BE و BECOME تجزیه می‌کنند و معتقدند که ساخت نحوی بازتابی از بازنمایی رویدادی فعل است. به باور آن‌ها، ارتباط بین زیررویدادها تعیین‌کننده توزیع نحوی موضوع‌ها است و نقش‌های معنایی موضوع‌ها نقشی در این ارتباط ایفا نمی‌کنند. جکندوف (1983 & 1987) در رویکرد تجزیه محمول خود، نقش‌های معنایی را عناصر اولیه نظریه نمی‌داند؛ بلکه آن‌ها را عناصر سازنده ساخت رویدادی در نظر می‌گیرد که در ارتباط با عناصر بنیادین حاضر در این ساخت تعریف می‌شوند. پژوهش‌های نوین از نظرات دو رویکرد بالا بهره برده‌اند؛ به این صورت که در تجزیه

نحوی ساخت رویدادی، این تحلیل‌ها دنباله‌روی نظریه‌های معناشناسان زایشی هستند و در بررسی موضوع‌های فعلی، وام‌دار نظریه‌های مبتنی بر نقش‌های معنایی که بیشتر در پژوهش‌های فیلمور ریشه دارند. نکته جالب توجه این است که به نظر می‌رسد که در سال‌های اخیر، آرای معناشناسان زایشی بیش از آرای گروه دیگر (فیلمور و پیروانش) در مطالعات انجام‌شده در مورد ساخت موضوعی راه یافته‌اند. دلیل این اتفاق این است که در مطالعات اخیر نشان داده‌اند که اگرچه نحو بازتاب ارتباط مفاهیم و رویدادهای توصیف‌شده توسط نقش‌های معنایی است، به همان اندازه بازتاب ارتباط میان رویدادهایی همچون سببیت و تغییر حالت است؛ زیرا رابطه موجود میان مفاهیم و رویدادها نیز باید در نهایت به ساختی پایه (همان ساخت رویدادی) که متشکل از (زیر) رویدادها و ارتباط میان آن‌ها است فراقکن شود (Marantz, 2013: 153). به این ترتیب، در نظر گرفتن ساخت رویدادی برای معنای واژگانی فعل، امری اجتناب‌ناپذیر است.

پژوهش‌هایی که رویکردهای واژگان‌گرا داشته‌اند (Levin & Rappaport Hovav, 1988; Jackendoff, 1990; Dowty, 1979; Randall, 2010) نیز از آرای معناشناسان زایشی بسیار بهره برده‌اند. بیشتر این تحلیل‌ها برای هر محمول دو سطح بازنمایی مستقل رویدادی و نحوی در نظر می‌گیرند و به اصولی توجه می‌کنند که این دو ساخت را به هم مرتبط می‌سازند. این رویکردها در زمره رویکردهای «نگاشت» قرار دارند. از شاخص‌ترین این تحلیل‌ها نظریه نگاشت لوین و راپاپورت هواو (1988) است. رندال (2010) نیز گونه‌ای جدید از نظریه نگاشت را ارائه کرده و کوشیده است که در قالب این نظریه، پیش‌بینی‌های صحیحی در ارتباط با جایگاه و نحوه تظاهر موضوع‌های مختلف محمول‌ها انجام دهد. در ادامه، به اختصار این نظریه را معرفی می‌کنیم.

۲-۱. نظریه نگاشت رندال (2010)

رندال (2010) به پیروی از معناشناسان زایشی از ساخت رویدادی به عنوان ابزاری بازنمودی بهره می‌برد. وی در تحلیل خود، برای بازنمایی ساخت موضوعی و رویدادی هر مدخل واژگانی، سه سطح ساخت مفهومی^{۱۸} (CS)، زیرساخت (DS) و ساخت موضوعی (AS) را در نظر می‌گیرد. نگاشت‌هایی دوسویه بین مشارکین و موضوع‌های این سطوح صورت می‌گیرد.



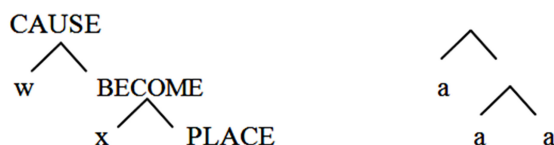
آن دسته از سازه‌های سطح CS که به‌عنوان سازه‌های نگاشت‌پذیر انتخاب می‌شوند (در سطح AS با علامت «a» نشان داده می‌شوند)، به سطح DS نگاشته می‌شوند و تظاهر نحوی می‌یابند. طرح کلی نگاشت موضوع‌های سطح CS به نحو، در زیر آمده است.

نحو زیرساخت [XP YP ZP]

ساخت موضوعی a [a a]

واژگان ساخت مفهومی [CAUSE (x, [BECOME(y, [PLACE AT ...])))]

در تحلیل ذکرشده، براساس فرضیه نگاشت متناظر، جایگاه‌های نحوی موضوع‌های هر محمول بیانگر روابط ساختاری مشارکین متناظر آن‌ها در ساخت رویدادی واژگانی محمول است (شجاعی و کریمی‌دوستان، ۱۳۹۱: ۳۹۴). مطابق با این فرضیه، در ساخت سببی، موضوعی که بالاترین جایگاه را در سطح CS به خود اختصاص داده است، یعنی (W)، باید به بالاترین جایگاه در سطح AS نگاشته شود و موضوع‌های پایین‌تر، یعنی (X)، به جایگاه‌های پایین‌تر نگاشته می‌شوند (نمودار ۱).



نمودار ۱ نگاشت موضوع‌های سطح CS به نحو

رندال (2010) در تبیین تناوب‌های موضوعی رویکردی اشتقاقی را اتخاذ می‌کند و وجود فرآیندهای اشتقاقی واژگانی را در نظر می‌گیرد که می‌توانند مدخل‌های واژگانی (ساخت مفهومی) محمول‌ها را تغییر دهند. به باور وی، در تناوب سببی گونه خودانگیخته ساخت پایه است و گونه سببی به واسطه فرآیند سببی‌سازی از این ساخت مشتق می‌شود. براساس تحلیل وی، تناوب سببی با حضور فعل «شکست» به‌صورت زیر تحلیل می‌شود:

۲- الف. شیشه شکست.

ب. او شیشه را شکست.

				(۳)
	[šiše]	šekæst	DS	نحو
			AS	
	a		CS	واژگان
	[EVENT BECOME([THING<RIGID>],[PLACEAT[PLACE<BROKEN>])]			
	[Ali]	[šiše-ra]	šekæst ↓↓	DS
				AS
	a	[a]		CS
				واژگان
	[EVENT CAUSE([THING],[EVENT BECOME([THING<RIGID>],[PLACEAT[PLACE<BROKEN>])]			

نکته شایان ذکر این است که اعتقاد به رویکردی اشتقاقی مختص رندال نیست. بسیاری از محققان دیگر نیز تناوب‌های موضوعی به‌طور عام و تناوب‌های سببی به‌طور خاص را حاصل اعمال فرآیندهای اشتقاقی می‌دانند. در ادامه، برخی از این رویکردها را به‌اختصار توضیح می‌دهیم.

۳. تناوب سببی در رویکردهای واژگان‌گرا

چنانکه در بخش پیشین اشاره کردیم، تناوب‌های سببی در بسیاری از رویکردهای واژگان‌گرا محصول فرآیندهای اشتقاقی قلمداد می‌شوند و از این رو، این رویکردها به رویکردهای اشتقاقی موسوم هستند. رویکردهای ذکر شده به دو طبقه کلی تقسیم می‌شوند: رویکردهای سببی‌سازی و رویکردهای ضدسببی‌سازی.^{۱۹}

۳-۱. رویکرد سببی‌سازی

تحلیل هیل^{۲۰} و کایزر^{۲۱} (1987) از جمله رویکردهای سببی‌سازی به‌شمار می‌روند. آن‌ها نیز تحت تأثیر معناشناسان زایشی، معنای محمول‌های فعلی را در قالب ساخت رویدادی نشان می‌دهند. آن‌ها معتقدند که فعل‌های تناوبی سببی حاوی یک مدخل ضدسببی هستند که توسط فرآیند واژگانی سببی‌سازی دچار تغییر می‌شوند (۴). این فرآیند یک مفهوم سبب را به ساخت رویدادی صورت ضدسببی می‌افزاید و این عنصر معنایی به جایگاه موضوع بیرونی (فاعل) در



سطح نحو نگاشته می‌شود. تحلیل رندال (2010) نیز که پیش‌تر ذکر آن رفت، در زمرهٔ این رویکردها قرار دارد.



۲-۳. رویکرد ضدسببی‌سازی

پژوهش‌های مبتنی بر رویکردهای ضدسببی‌سازی (Chierchia, 1989; Reinhart, 2002; Zombolou, 2004) درست مانند رویکردهای بالا، ماهیتاً اشتقاقی محسوب می‌شوند و وجه تمایز آن‌ها با رویکردهای ذکرشده برای اشتقاق در آن‌ها است. در چارچوب این رویکردها، شرکت افعال در تناوب سببی حاصل فرآیند ضدسببی‌سازی است (بازنمایی ۵): به این صورت که گونهٔ سببی ساخت پایه در نظر گرفته می‌شود و فرآیند ضدسببی‌سازی مؤلفهٔ سبب را از بازنمایی واژگانی ساخت سببی حذف می‌کند و در نتیجه، صورت ضدسببی به دست می‌آید (لوین و راپاپورت هواو، ۱۹۹۵).



۳-۳. نقد رویکردهای اشتقاقی

به طور کلی، اساس ادعای رویکردهای اشتقاقی مسئلهٔ نشاننداری ساختواژی ساخت‌های تناوبی در زبان‌ها است. در رویکردهای سببی‌سازی، زبان‌هایی که در آن‌ها صورت‌های سببی نشاندار وجود دارند، اساس تحلیل قرار می‌گیرند و در رویکردهای ضدسببی‌سازی، اساس تحلیل زبان‌هایی با صورت‌های ضدسببی نشاندار است. دو ایراد اساسی به این رویکردها وارد است. ایراد نخست این است که هریک از رویکردهای یادشده تنها می‌توانند از پس تبیین داده‌های تعداد محدودی از زبان‌ها برآیند. برای توضیح این مطلب، به پژوهش هسپلمث^{۲۲} (1993) به نقل از پینون^{۲۳} (2001) اشاره می‌کنیم. وی برپایهٔ یافته‌های برآمده از تحلیل مقابله‌ای ۲۱ زبان زنده، این زبان‌ها را براساس صورت ساختواژی فعل‌ها به چهار گروه عمده تقسیم کرد. در گروه اول فعل سببی نشاندار است (زبان‌های مغولی، اردو و ترکی)، در گروه دوم فعل ضدسببی نشاندار است (زبان‌های عبری، لهستانی و فرانسوی)، در گروه سوم فعل در هر دو گونهٔ سببی و

ضدسببی نشاندار است (زبان‌های بلغاری و ژاپنی) و در گروه چهارم فعل‌های دو گونه سببی و ضدسببی از لحاظ صوری یکسان هستند و هر دو از لحاظ ساختواژی بی‌نشان محسوب می‌شوند (زبان‌های آلمانی و یونانی).

رویکردهای سببی‌سازی تنها از عهده تبیین داده‌های زبان‌های گروه نخست برمی‌آیند و نمی‌توانند داده‌های زبان‌های گروه دوم، سوم و چهارم را تبیین کنند. رویکردهای ضدسببی‌سازی نیز در تبیین داده‌های زبان‌های گروه اول، سوم و چهارم با مشکل روبه‌رو می‌شوند. این رویکردها نمی‌توانند داده‌های زبانی را به‌طور عام تبیین کنند و تنها می‌توانند از عهده تبیین داده‌های تعداد محدودی از زبان‌ها برآیند. کونتز-گاربودن^{۲۴} (۲۰۰۹) ضمن بررسی داده‌های زبان اسپانیایی، با در نظر گرفتن فرآیند انعکاسی‌سازی در این زبان‌ها، رویکرد ضدسببی‌سازی را در پیش می‌گیرد. راه‌حلی که وی برای مشکلات روبه‌روی رویکردهای اشتقاقی (سببی‌سازی و ضدسببی‌سازی) ارائه می‌دهد این است که ضرورتی بر تعمیم‌پذیر بودن این رویکردها وجود ندارد. وی این ادعا را مبتنی بر این فرض قرار می‌دهد که تفاوت‌های ساختواژی به تفاوت‌های معنایی منجر می‌شوند؛ یعنی فعل‌هایی که در زبان‌های مختلف از لحاظ ساختواژی متفاوت هستند، از معنای واژگانی گوناگونی برخوردارند. برای نمونه، فعل خودانگیخته «break» که در زبان انگلیسی از نظر ساختواژی ساده است، با فعل متناظرش که در زبانی دیگر از لحاظ ساختواژی پیچیده است، تفاوت‌های ظریف معنایی دارد. البته وی به ضرورت انجام مطالعات معنایی بین‌زبانی برای تأیید این فرض توجه می‌کند. با توجه به نبود مطالعات کافی در این زمینه، پذیرش این فرض دور از ذهن به نظر می‌رسد و مشکلات پیش‌روی رویکردهای یادشده به قوت خود باقی می‌مانند.

وجود برخی فعل‌ها که در تناوب شرکت نمی‌کنند - فعل‌های سببی فاقد گونه خودانگیخته (۶) و یا فعل‌های خودانگیخته فاقد گونه سببی (۷) - شاهدهی دیگر علیه رویکردهای اشتقاقی محسوب می‌شود. به مثال‌های زیر در این زمینه توجه کنید:

۶- الف. میله آهنی (خودبه‌خود) زنگ زد.

ب. * او میله آهنی را زنگ زد.

۷- الف. او علی را به قتل رساند.

ب. * علی (خودبه‌خود) به قتل رسید.

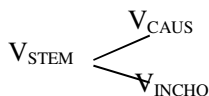


باید توجه کنیم که کاربرد عبارت «خودبه‌خود» در مثال‌های ۶ و ۷ بر حضور نداشتن موضوع بیرونی در سطح نحو دلالت می‌کند و به‌عنوان نشانه‌ای برای تشخیص ساخت‌های خودانگیخته به‌کار می‌رود.

براساس رویکردهای اشتقاقی، چرایی بدساخت بودن جملاتی مانند ۶- ب و ۷- ب تبیین نمی‌شود. چنانچه منطبق با رویکردهای سببی‌سازی، گونه سببی را ساخت پایه در نظر بگیریم، مثال ۶- الف را باید مشتق از یک گونه غیرموجود (بدساخت) بدانیم و یا اینکه آن را فاقد ساخت پایه در نظر بگیریم. از طرف دیگر، چنانچه منطبق با رویکردهای ضدسببی‌سازی گونه ضدسببی را ساخت پایه در نظر بگیریم، مشکل مشابه را با مثال ۲- الف خواهیم داشت. همین مسئله برخی محققان را بر آن داشت که دست به توجیهاتی از قبیل محدود کردن فرآیندهای اشتقاقی بزنند. برای نمونه، راینهارت (2002) که رویکردی ضدسببی‌سازی را در پیش می‌گیرد، معتقد است که در برخی فعل‌های خودانگیخته، همچون مثال ۶- الف، گونه سببی در واژگان منجمد شده است و به همین دلیل، نمی‌تواند تظاهر نحوی یابد. برخی از محققان دیگر نیز در تبیین فعل‌هایی که فاقد گونه خودانگیخته هستند، توجیهاتی می‌کنند که بر وجود فعل‌های نشان‌گذاری‌شده در واژگان دلالت دارند. آن‌ها معتقدند فرآیند سببی‌سازی در مورد این فعل‌ها اجباری است؛ در نتیجه، این افعال فاقد گونه خودانگیخته هستند. این قبیل استدلال‌ها چندان قابل قبول نیست؛ زیرا همگی ناگزیر بر وجود اطلاعات و قواعد اضافی در واژگان دلالت دارند و این مسئله بار اضافی به ذهن تحمیل می‌کند. با توجه به کاستی‌های رویکردهای اشتقاقی، برخی پژوهشگران به رویکرد پایه مشترک قائل شده‌اند که در ادامه نمونه‌ای از این رویکردها را توضیح می‌دهیم.

۳-۴. رویکردهای پایه مشترک

طبق رویکردهای پایه مشترک، هر دو گونه سببی و خودانگیخته از یک منبع سوم، یعنی پایه مشترک، به‌دست می‌آیند و هیچ‌یک از دو گونه مشتق از دیگری نیستند. از جمله این رویکردها تحلیل پینون (2001) است. وی مدل زیر را در ارتباط با تناوب‌های سببی ارائه می‌دهد:



پینون در تحلیل خود می‌کوشد اشتقاق دو گونه شرکت‌کننده در تناوب را از یک پایه مشترک، به روشی نظام‌مند تبیین کند و تحلیل خود را از بند ایرادات رویکردهای اشتقاقی برهاند. وی در این راستا، محدودیت‌هایی را در نظر می‌گیرد که بر اشتقاق گونه سببی و یا خودانگیخته اعمال می‌شوند. محدودیت مرتبط با گونه سببی نشان می‌دهد که رویداد فعل باید بتواند به صورت بالقوه توسط یک عامل تصریح شود؛ به سخن دیگر، چنانچه رویداد تصریح‌شده توسط فعل را نتوانیم به یک عامل نسبت دهیم، اشتقاق فعل سببی از ریشه مشترک ناممکن می‌شود و ساخت حاصل، نادرستی است. این مسئله بدساخت بودن مثال ۶- ب را به درستی تبیین می‌کند؛ به این صورت که یک عامل نمی‌تواند مسئول رخداد تصریح‌شده توسط فعل «زنگ زدن» باشد و در نتیجه، فرآیند اشتقاق فعل سببی از ریشه مشترک با شکست مواجه می‌شود. در این رویکرد، محدودیت دیگری (خلاف محدودیت بالا) مرتبط با گونه خودانگیخته وجود دارد و آن این است که نباید به تصریح رویداد فعل توسط عامل الزامی باشد؛ به سخن دیگر، چنانچه رویداد تصریح‌شده توسط فعل را نتوانیم به نقش معنایی دیگری به‌جز عامل (نقش‌های ابزار، نیروی طبیعی و ...) نسبت دهیم، اشتقاق فعل خودانگیخته از ریشه مشترک ناممکن می‌شود و ساخت حاصل نادرستی است. این موضوع در مثال ۷- ب مشهود است؛ نقش معنایی دیگری به‌جز عامل نمی‌تواند عهده‌دار مسئولیت تصریح رویداد فعل «به قتل رساندن» باشد (نمونه ۸).

۸. * کارد / * طوفان علی را به قتل رساند.

در این مثال، اشتقاق فعل خودانگیخته از ریشه مشترک ناممکن و ساخت حاصل نادرستی است.

در پژوهش حاضر، رویکرد پایه مشترک را با اندکی تغییر در پیش‌فرض‌های آن اساس تحلیل قرار می‌دهیم؛ زیرا با اینکه در این رویکرد و رویکردهای مشابه، ایرادات رویکردهای اشتقاقی دیده نمی‌شود، خالی از ایراد نیستند. در این رویکردها، ساخت موضوعی، نقش‌های معنایی موضوع‌ها و در نتیجه شرکت فعل در تناوب، به ویژگی‌های معنایی و واژگانی فعل یا همان ریشه مشترک نسبت داده می‌شود. داده‌های فارسی تا حد زیادی در مورد این ادعا تردید ایجاد می‌کنند که در بخش‌های بعد، این موضوع را بررسی می‌کنیم.



۴. نقش فعل در تناوب سببی

چنانکه در بخش پیشین اشاره کردیم، بسیاری از رویکردهای واژگان‌گرا - همچون رویکرد پایه مشترک - مدخل واژگانی فعل را دربردارنده معنای اصلی فعل، ساخت رویدادی و ساخت موضوعی در نظر می‌گیرند. از آن میان می‌توانیم به تحلیل لوین و راپاپورت هوو (1995) اشاره کنیم. در این تحلیل، همسو با سایر رویکردهای واژگان‌گرا، ماهیت رویداد بیان‌شده توسط فعل، تعیین‌کننده ساخت موضوعی و تناوب موضوعی است. این قبیل رویکردها وجود فرآیندهایی واژگانی را در نظر می‌گیرند که می‌توانند مدخل‌های واژگانی را تغییر دهند و باعث مشارکت فعل در تناوب شوند. لوین و راپاپورت هوو (1995) در تحلیل خود، فعل‌های خودانگیخته را حاصل اعمال فرآیند مقیدسازی واژگانی^{۲۵} بر فعل‌های سببی می‌دانند. با توجه به اینکه آن‌ها ویژگی‌های معنایی فعل را مسئول شرکت و یا شرکت نکردن آن در تناوب می‌دانند، در توجیه برخی داده‌های زبان انگلیسی که در آن‌ها صورت خودانگیخته فعل فاقد صورت سببی است، فعل‌ها را به دو گروه سبب درونی^{۲۶} و سبب بیرونی^{۲۷} تقسیم می‌کنند. اساس طبقه‌بندی آن‌ها معنای واژگانی و ساخت موضوعی افعال است. فعل‌های سبب درونی معمولاً بیانگر اراده (فعل «دویدن»)، وضعیت روانی (فعل «گریه کردن») و یک ویژگی ذاتی (فعل «شکوفه دادن») هستند. فعل‌های یادشده تک‌ظرفیتی و بدون مؤلفه سبب هستند و به همین دلیل، گونه سببی ندارند و در تناوب سببی شرکت نمی‌کنند. لوین و راپاپورت هوو (1995) معتقدند که در این افعال، سبب رویداد فعل همان ویژگی ذاتی تنها موضوع فعل است و نمی‌تواند توسط یک عنصر بیرونی بیان شود؛ درحالی که در افعال سبب بیرونی (فعل «شکستن»)، سبب در قالب یک عنصر بیرونی، با کنترل بلافصل بر رویداد فعل بیان می‌شود. زیررویداد سبب در این افعال دارای یک موضوع مستقل است که ممکن است به‌عنوان فاعل تظاهر نحوی یابد؛ بنابراین، این افعال با توجه به استلزامات فعلی می‌توانند در تناوب سببی شرکت کنند. در این تحلیل، دو ساخت رویدادی زیر برای فعل‌های سبب درونی (۹) و سبب بیرونی (۱۰) در نظر گرفته می‌شود:

9. [γ BECOME <state>]

10. [x DO- SOMETHING] CAUSE [γ BECOME <state>]

همان‌طور که در بازنمایی‌های بالا مشخص است، چنانچه فعل‌های سبب بیرونی در تناوب شرکت کنند، صورت سببی و خودانگیخته دارای بازنمایی واژگانی یکسان می‌شوند. در چارچوب رویکرد ذکرشده، این فعل‌ها در صورتی در تناوب شرکت می‌کنند که هیچ محدودیتی

بر نقش معنایی موضوع بیرونی خود تحمیل نکنند و این موضوع بتواند پذیرای نقش‌هایی جز عامل، همچون ابزار و نیروی طبیعی نیز باشد. چنانچه فعل دارای این استلزام باشد که موضوع بیرونی آن از نوع عامل باشد، در تناوب سببی شرکت نمی‌کند. از میان نقش‌های معنایی موضوع‌ها، نقش معنایی موضوع بیرونی در تعیین تناوبی بودن فعل، اهمیت ویژه‌ای دارد و همه رویکردهای یادشده به اهمیت این نقش معنایی در این زمینه توجه دارند.

۵. تناوب سببی در زبان فارسی

چنانکه در بخش‌های پیشین اشاره کردیم، در رویکردهای واژگان‌گرا، مدخل واژگانی فعل علاوه بر معنای اصلی، ساخت رویدادی و ساخت موضوعی را دربر می‌گیرد؛ در نتیجه، نقش‌های معنایی، به‌ویژه نقش معنایی موضوع بیرونی که در تعیین تناوبی بودن فعل اهمیت ویژه‌ای دارد، در ارتباط با فعل و استلزامات فعلی تعریف می‌شوند و از ویژگی‌های فعل به‌شمار می‌روند. به این ترتیب، در چارچوب این رویکردها، نقش ذکرشده فقط توسط فعل تعیین می‌شود (Levin & Rappaport Hovav, 1988; Jackendoff, 1990; Reinhart, 2002; Randall, 2010). در این بخش، در پی پاسخ به این پرسش هستیم که تا چه اندازه می‌توان فعل را تعیین‌کننده نقش معنایی موضوع بیرونی و در نتیجه شرکت آن در تناوب دانست. برای یافتن پاسخ این پرسش، برخی تناوب‌های سببی/ خودانگیخته زبان فارسی را تجزیه و تحلیل می‌کنیم. پیش از آنکه وارد تحلیل شویم، با توجه به اهمیت تعبیر موضوع بیرونی در این تناوب‌ها، باید به یک طبقه‌بندی کلی از نقش‌های معنایی مرتبط با این موضوع دست یابیم. باید یادآوری کنیم که در میان زبان‌شناسان، در مورد چگونگی طبقه‌بندی نقش‌های معنایی موضوع‌ها (به‌ویژه موضوع بیرونی) اتفاق نظر وجود ندارد.

برخی زبان‌شناسان بر لزوم تجزیه نقش‌های معنایی تأکید دارند؛ برای نمونه، جکندوف (1983) نقش عامل را به دو نقش عامل و کنشگر^{۳۸} تجزیه می‌کند، ون‌ولین (1990) دو نقش عامل و اثرگذار^{۳۹} را در نظر می‌گیرد و کروزر^{۴۰} (1973) نقش عامل را به چهار نقش ارادی، مؤثر^{۴۱}، آغازگری^{۴۲} و عاملی تقسیم می‌کند.

از طرف دیگر، برخی زبان‌شناسان نقش‌های معنایی عام را در نظر می‌گیرند. دوتی (1991) بر اساس مفهوم پیش‌نمونه، دو نقش عام پیش‌عامل^{۴۳} و پیش‌کنش‌پذیر^{۴۴} را در نظر می‌گیرد و



هریک را با استفاده از فهرستی از استلزامات و شرایط لازم و کافی تعریف می‌کند. وی نقش‌های فعل را بسته به آنکه دربرگیرنده چه تعداد از استلزامات هر یک از دو نقش ذکر شده هستند، به یکی از آن دو شبیه می‌داند. همان‌طور که مشخص است، در این رویکرد، نقش‌های معنایی مقوله‌هایی مجزا و تفکیک‌پذیر در نظر گرفته نمی‌شوند؛ بلکه مفاهیم پیش‌نمونه‌ای هستند که با درجات مختلفی به دو نقش کلی ذکر شده شباهت دارند. با توجه به این مسئله، در رویکرد دوتی (1991) و رویکردهای مشابه (Rosch & Mervis, 1975; Wittgenstein, 1953)، مشکلات تشخیص و تفکیک نقش‌های معنایی موجود در سایر رویکردها دیده نمی‌شود. ما نیز بر این اساس، درارتباط با موضوع بیرونی تناوب‌های سببی، نقش معنایی عام «سبب» را در نظر می‌گیریم و آن را به دو طبقه کلی زیر تقسیم می‌کنیم:

سبب عمد: انسان، برخی موجودات زنده و ماشین یا برنامه‌ای خاص

سبب غیرعمد: انسان، نیروی طبیعی و ابزار

اساس این طبقه‌بندی مشخصه معنایی اراده است؛ نقش سبب عمد بر مشارکت ارادی موضوع مرتبطش در رویداد دلالت دارد؛ از این رو، چنانچه انسان عامدانه سبب رویداد فعل شود، برخی موجودات زنده‌ای که توانایی انجام آگاهانه برخی کارها را دارند و برنامه‌هایی که توسط انسان طراحی می‌شوند و عمد و خواست انسان پشتوانه آنها است، پذیرای نقش معنایی سبب عمد می‌شوند. از طرف دیگر، چنانچه انسان غیرعامدانه سبب رویداد فعل شود، نیروهای طبیعی و ابزارها که بالقوه فاقد مشخصه اراده هستند، در طبقه نقش معنایی سبب غیرعمد قرار می‌گیرند. با استفاده از طبقه‌بندی بالا، با هدف محک فرض رویکردهای واژگان‌گرا (تأثیر صرف فعل بر نقش معنایی موضوعی بیرونی و تناوب فعل) داده‌های پژوهش را تجزیه و تحلیل می‌کنیم.

۱-۵. تأثیر معنای فعل بر تناوب سببی

این فرض که ماهیت رویداد تعیین‌کننده تناوب موضوعی است، با استناد به نمونه‌های زیر تأیید می‌شود:

۱۱- الف. او (*سهواً^{۳۰}) علی را به قتل رساند.

ب. * او (خودبه‌خود^{۳۱}) به قتل رسید.

۱۲- الف. او (سهواً) شیشه را شکست.

ب. شیشه شکست.

۱۳- الف. او (سهواً) آب را ریخت.

ب. آب ریخت.

فعل «به قتل رساندن» در طبقه‌بندی لوین و راپاپورت هواو (2005)، از نوع سبب بیرونی است و شرکتش در تناوب به استلزامات فعلی وابسته است. این فعل دارای این استلزام است که موضوع بیرونی‌اش از نوع سبب عمد باشد (نقش معنایی «او» در ۱۱- الف سبب عمد است)؛ بنابراین، در تناوب سببی شرکت نمی‌کند (مثال ۱۱- ب). این استلزام برآمده از ویژگی معنایی- دایره‌المعارفی فعل است؛ به این صورت که این فعل و برخی افعال مشابه- همچون «اها کرد» و «وقف کرد»- دارای بار فرهنگی و اجتماعی و مشخصه‌های معنایی خاص هستند که خاص جوامع انسانی است و در نتیجه موضوع فاعلی آن‌ها فقط از نوع سبب عمد (انسان) است. هیل و کایزر نیز معتقدند که برخی واحدهای واژگانی در مدخل واژگانی- دایره‌المعارفی خود دارای مشخصه‌های معنایی خاصی هستند که در رویداد فعل، با موضوع بیرونی عاملی ارتباط دارند و باید توسط عامل (همان سبب عمد) مقید شوند (Hayle & Keyser, 2002: 35).

همان‌طور که پیش‌تر گفتیم، چنانچه فعل بر تعبیر موضوع بیرونی خود محدودیتی تحمیل کند، از شرکت در تناوب بازمی‌ماند. چنانچه به پیروی از پینون (2001)، اشتقاق هر دو گونه سببی و خودانگیخته از یک ریشه مشترک را در نظر بگیریم، در بازنمایی معنایی واژگانی ریشه این قبیل افعال- مانند «به قتل رساند»- نقش معنایی «سبب» وجود خواهد داشت. این نقش معنایی منطبق با استلزامات فعل، ضرورتاً از نوع سبب عمد خواهد بود.

در داده‌های ۱۲ و ۱۳ نیز همچون نمونه ۱۱ افعال از نوع سبب بیرونی هستند. تفاوت این داده‌ها با نمونه ۱۱ این است که در این ساخت‌ها، نقش معنایی موضوع بیرونی نامشخص است. محمول‌های «شکست» و «ریخت» هیچ محدودیتی بر نقش معنایی موضوع بیرونی خود تحمیل نمی‌کنند و این موضوع می‌تواند پذیرای نقش سبب غیرعمد نیز باشد (نقش معنایی «او» در ۱۲- الف و ۱۳- الف می‌تواند سبب عمد یا غیرعمد باشد)؛ در نتیجه شرکت در تناوب امکان‌پذیر است. در این افعال، نقش معنایی «سبب» در بازنمایی معنایی واژگانی ریشه مشترک این فعل وجود دارد؛ اما نوع دقیق این نقش مشخص نیست و ممکن است که از نوع سبب عمد و یا غیرعمد



باشد.

در نمونه‌های زیر نیز ویژگی معنایی فعل تعیین‌کننده شرکت فعل در تناوب است:

۱۴- الف. میله آهنی زنگ زد.

ب. * او میله آهنی را زنگ زد.

فعل جملات بالا از نوع سبب درونی و فاقد مؤلفه سبب و تکظرفیتی است؛ در نتیجه نمی‌تواند در تناوب شرکت کند. در این فعل، بازنمایی معنایی واژگانی ریشه فعل دارای نقش معنایی «سبب» نیست و ویژگی ذاتی کنش‌پذیر («در») مسئول رویداد بیان‌شده توسط فعل است. تا اینجا، این فرض تأیید شده است که بخش عمده استلزامات فعلی (ساخت موضوعی و بازنمایی نقش‌های معنایی) در واژگان مشخص می‌شود؛ اما بررسی دیگر داده‌های زبان فارسی نکاتی را آشکار می‌کند و بر درستی فرضیه مذکور سایه تردید می‌افکند.

۲-۵. تأثیر موضوع‌های فعل بر تناوب سببی

با استناد به نمونه‌های زیر، در مورد این فرض که ماهیت رویداد تعیین‌کننده تناوب موضوعی است، تردید ایجاد می‌شود:

۱۵- الف. او دستش را برید.

ب. دستش برید.

۱۶- الف. او نان را برید.

ب. *نان برید.

فعل «برید» از نوع سبب بیرونی است و هیچ محدودیتی بر نقش معنایی موضوع بیرونی خود تحمیل نمی‌کند. این موضوع ممکن است پذیرای نقش سبب غیرعمد نیز باشد. با توجه به این مسئله، انتظار می‌رود که فعل در تناوب سببی شرکت کند (۱۵- الف و ب). بدساخت بودن جمله ۱۶- ب که در تقابل با جمله ۱۵- ب قرار می‌گیرد، این پیش‌بینی را تأیید نمی‌کند و بر تأثیر ویژگی‌های معنایی موضوع درونی فعل («نان») بر شرکت آن در تناوب دلالت دارد. در زبان فارسی، نمونه‌های بسیاری از این دست یافت می‌شود. برای نمونه، فعل «شکست» که از نوع سبب بیرونی است، هیچ محدودیتی بر نقش معنایی موضوع بیرونی خود تحمیل نمی‌کند و این موضوع می‌تواند پذیرای نقش سبب غیرعمد نیز باشد. با توجه به این مسئله، انتظار می‌رود که

فعل در تناوب سببی شرکت کند (۲- الف و ب). بدساختی جمله ۱۷- ب که در تقابل با جمله ۲- الف قرار می‌گیرد، این پیش‌بینی را تأیید نمی‌کند و بر تأثیر ویژگی‌های معنایی موضوع درونی فعل «عهد» بر شرکت آن در تناوب دلالت دارد.

۱۷- الف. او عهدش را شکست.^{۳۷}

ب. * عهدش شکست.

نقش معنایی «او» در ۱۷- الف ضرورتاً سبب عمد است و این محدودیتی است که از سوی موضوع درونی فعل، یعنی «عهد»، بر نقش معنایی موضوع بیرونی تحمیل می‌شود؛ به سخن دیگر، ویژگی معنایی «عهد» خوانش سبب عمد را بر موضوع بیرونی تحمیل می‌کند و فعل را از شرکت در تناوب بازمی‌دارد. در ارتباط با داده‌های بالا، می‌توانیم بگوییم که نوع دقیق نقش معنایی «سبب» در بازنمایی واژگانی ریشه مشترک فعل مشخص نیست و ویژگی معنایی موضوع فعل تعیین‌کننده نوع این نقش است، نه استلزامات واژگانی فعل.

۳-۵. تأثیر سازه‌های غیرموضوع بر تناوب سببی

در تناوبی بودن فعل، علاوه بر موضوع‌های آن، سازه‌های غیرموضوع دیگر، همچون افزوده‌های حاضر در ساخت نیز تأثیرگذارند. برای روشن‌تر شدن مطلب به داده‌های زیر توجه کنید:

۱۸- الف. او با سنگ شیشه را شکست.

ب. سنگ شیشه را شکست.

ج. شیشه با سنگ شکست.

۱۹- الف. او با دستش شیشه را شکست.

ب. * دستش شیشه را شکست.

ج. * شیشه با دستش شکست.

می‌بینیم که فعل و تعداد موضوع‌هایش در ساخت‌های ۱۸ و ۱۹ یکسان هستند و انتظار داریم که شاهد رفتار یکسان فعل در هر دو ساخت باشیم. بدساختی ۱۹- ب و ۱۹- ج این پیش‌بینی را رد می‌کند و توجه ما را به نقشی جلب می‌کند که توسط ابزار («دست») ایفا می‌شود. این سازه غیرموضوع، برخلاف سازه همتایش در جمله ۱۸- الف، خوانش سبب عمد



را بر فاعل اعمال می‌کند و فعل را از شرکت در تناوب بازمی‌دارد (۱۹-ج). این موضوع را می‌توانیم به ویژگی معنایی سازه مذکور نسبت دهیم که لازم است از لحاظ معنایی توسط سبب عمد («او») مقید شود. این مسئله که این سازه نمی‌تواند جایگاه موضوع بیرونی را پر کند و بدساختی ۱۹-ج را در پی دارد، مؤید مطلب ذکر شده است. داده‌های زیر نیز نمونه‌هایی برای تأیید تأثیر سازه‌های غیرموضوع بر تناوب هستند:

۲۰- الف. او لباس‌ها را ریخت روی زمین.

ب. لباس‌ها ریخت روی زمین.

۲۱- الف. او لباس‌ها را ریخت توی ماشین لباسشویی.

ب. * لباس‌ها ریخت توی ماشین لباسشویی.

همان‌طور که در مورد نمونه ۱۳ گفتیم، فعل «ریخت» از نوع سبب بیرونی است و هیچ محدودیتی بر نقش معنایی موضوع بیرونی خود تحمیل نمی‌کند؛ در نتیجه، این موضوع می‌تواند پذیرای نقش سبب غیرعمد نیز باشد (نقش معنایی «او» در ۱۳- الف و ۲۰- الف می‌تواند سبب عمد یا غیرعمد باشد). همین مسئله شرکت فعل در تناوب را امکان‌پذیر می‌کند (۱۳- الف، ۱۳- ب، ۲۰- الف و ۲۰- ب). بر اساس استلزامات فعل، چرایی بدساختی جمله ۲۱- ب قابل تبیین نیست. در این مثال، با اینکه هیچ تغییری در تعداد موضوع‌ها رخ نداده است، فعل دیگر نمی‌تواند در تناوب شرکت کند. تنها تفاوت این جمله با جمله متناظرش (۲۰- ب) گروه حرف اضافه‌ای یا گروه قیدی افزوده شده به ساخت است. در این گروه، ویژگی معنایی حرف اضافه «تو» به همراه ویژگی معنایی / دایره‌المعارفی گروه اسمی «ماشین لباسشویی»^{۳۸} تعبیر سبب عمد را بر موضوع بیرونی تحمیل می‌کند (نقش معنایی «او» در ۲۱- الف فقط سبب عمد است). تقابل جملات دستوری و نادرستی بالا نشان می‌دهد که افزوده قیدی نیز می‌تواند بر تعبیر نقش معنایی سبب و در نتیجه شرکت و یا شرکت نکردن فعل در تناوب تأثیر بگذارد.

6. نتیجه‌گیری

در مقاله حاضر، رویکردهای مختلف واژگان‌گرا و نقطه‌نظرات آن‌ها در ارتباط با تناوب سببی را نقد و بررسی کردیم و در این راستا، فرضیه اصلی این رویکردها را آزمودیم. در این رویکردها، فرض می‌شود که ویژگی‌های معنایی و استلزامات فعلی تنها عامل تعیین‌کننده تناوب فعل است. با بررسی تناوب‌های سببی زبان فارسی به نکاتی دست یافتیم که بر یافته‌های پژوهش‌های پیشین سایه تردید افکندند. با بررسی این داده‌ها دریافتیم که رویکردهای واژگان‌گرا نمی‌توانند تحلیل مناسبی برای بررسی این داده‌ها باشند؛ زیرا براساس رویکردهای واژگان‌گرا، نقش‌های معنایی، به‌ویژه نقش معنایی موضوع بیرونی که در تعیین تناوبی بودن فعل اهمیت ویژه‌ای دارد، در ارتباط با فعل و استلزامات فعلی تعریف می‌شوند. این در حالی است که با بررسی داده‌های زبان فارسی دریافتیم که ویژگی‌های معنایی فعل نقشی اساسی در تعیین تناوب موضوعی ایفا می‌کنند. نمی‌توانیم شرکت یا شرکت نکردن فعل در تناوب سببی را فقط به ویژگی فعل نسبت دهیم؛ بلکه عوامل دیگری، و رای ویژگی‌های واژگانی فعل در تعیین ساخت موضوعی و شرکت فعل، در تناوب ایفای نقش می‌کنند. ویژگی معنایی موضوع‌های فعل، سازه‌های غیرموضوع (افزوده‌ها) و دانش دایره‌المعارفی که در سطح بازنمون منطقی در تعامل با یکدیگر هستند، از جمله عوامل تأثیرگذار در تناوب به‌شمار می‌روند. به این ترتیب، به هدف دیگر این مقاله که تعیین عوامل مؤثر بر شرکت افعال زبان فارسی در تناوب سببی است، دست یافتیم.

سخن پایانی این است که برای درک تناوب سببی و عوامل مؤثر بر آن، باید به سطوح فراتر از سطح فعل و گروه فعلی، یعنی جمله و بافت زبانی، توجه کنیم.

7. پی‌نوشت‌ها

1. causative
2. inchoative
3. lexicalist approaches
4. case frame
5. Fillmore
6. mapping
7. agent
8. patient



9. uniformity of theta assignment hypothesis
10. instrument
11. Anderson
12. source
13. location
14. goal
15. Pollard
16. Sag
17. Postal
18. conceptual structure
19. anticausativizaion
20. Hayle
21. Keyser
22. Haspelmath
23. Piñón
24. Koontz-Garboden
25. lexical binding
26. internally caused
27. externally caused
28. actor
29. effector
30. Cruse
31. effective
32. initiative
33. proto-agent
34. proto-patient

۳۵. فرض بر این است که کاربرد قید «سهواً» بر نقش معنایی سبب غیرعمد دلالت دارد. چنانچه کاربرد این قید به بدساختی جمله منجر شود، می‌توانیم ادعا کنیم که طبق استلزامات فعل جمله، نقش معنایی موضوع بیرونی ضرورتاً سبب عمد است.

۳۶. براساس دیدگاه بسیاری از زبان‌شناسان، کاربرد عبارت «خودبه‌خود» در ساخت‌های خودانگیزه نشان‌دهنده عدم حضور موضوع بیرونی در جمله است.

۳۷. صفری (در دست چاپ) در بررسی نمونه ۱۷، بدساختی جمله ۱۷-ب را به استعارای بودن معنای فعل و ارتباط فعل با زمینه معنایی نقض (درمقابل زمینه معنایی تغییر حالت) نسبت می‌دهد و شرکت نکردن فعل در تناوب را با همین مسئله مرتبط می‌داند.

به مثال زیر توجه کنید:

الف. او قلبش را شکست.

ب. قلبش شکست.

در این مثال نیز همانند مثال ۱۷، فعل در معنای استعاری به کار رفته است؛ اما برخلاف انتظار، می‌تواند در تناوب شرکت کند. با مقایسه دو مثال ۱۷ و الف بالا، متوجه می‌شویم که برخلاف نظر صفری، نمی‌توانیم بدساختی جمله ۱۷-ب را به استعاری بودن معنای فعل نسبت دهیم؛ بلکه این نقش تعیین‌کننده موضوع‌های فعلی است که در تناوبی بودن افعال تأثیرگذار است.

۳۸. در اینجا، منظور از ماشین لباسشویی یک ماشین معمولی است که طبق دانش دایره‌المعارفی ما، در آن از روبه‌رو (نه از بالا) باز می‌شود.

۸. منابع

- شجاعی، راضیه و غلامحسین کریمی‌دوستان (۱۳۹۱). «نگاشت و تناوب موضوعی در برخی ساخت‌های زبان فارسی». مجموعه مقالات هشتمین همایش زبان‌شناسی ایران. دانشگاه علامه طباطبایی. صص ۳۸۹-۴۰۰.
- صفری، علی (آماده انتشار). «معناشناسی زمینه و تناوب فعل‌های مرکب در زبان فارسی». جستارهای زبانی.

References:

- Anderson, J.M. (1971). *The Grammar of Case*. Cambridge: MIT Press.
- Chierchia, G. (1989). "A semantics for unaccusatives and its syntactic consequences". Ms, Cornell University. [Published in Artemis Alexiadou, Elena Anagnostopoulou & Martin Everaert (eds.). *The Unaccusativity Puzzle*. pp. 22-59. Oxford: Oxford University Press. (2004)]
- Cruse, D.A. (1973). "Some thoughts on agentivity". *Journal of Linguistics*. 9. PP 11- 23.
- Fillmore, C.J. (1968). "The case for case". In E. Bach and R. T. Harms, eds. *Universals in Linguistic Theory*. Holf, Reinhart and Winston. Newyork. pp 1- 88.
- Grimshaw, J. (1990). *Argument Structure*. Cambridge: MIT Press.
- Haspelmath, M. (1993). "More on the typology of inchoative/causative verb alternations". In Bernard Comrie and Maria Polinsky (eds). *Causatives and Transitivity*. Pp. 87- 120. Amsterdam: John Benjamins.



- Hayle, K.L. & S.J. Keyser (1987). "A view of the middle". *Lexicon Project Working Papers*. 10. MIT.
- ----- (2002). *Prolegomenon to a Theory of Argument Structure*. Cambridge: MIT Press.
- Jackendoff, R. (1983). *Semantics and Cognition*. Cambridge: MIT Press.
- ----- (1987). "The status of thematic relation in linguistic theory". *Linguistic Inquiry*. 7. pp. 534- 559.
- Jackendoff, R. (1990). *Semantic Structures*. Cambridge: MIT Press.
- Koontz-Garboden, A. (2009). "Anticausativization". *Natural Language and Linguistic Theory*. 27. pp. 77- 138.
- Levin, B. & M. Rappaport Hovav (1988) "Non-event-er nominals: A probe into argument structure". *Linguistics*. 26. pp. 1067- 1083
- ----- (1995). *Unaccusativity: At the Syntax-Lexical Semantics Interface*. Cambridge, Ma: MIT Press.
- ----- (2005). *Argument Realization*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Marantz, A. (2013). "Verbal argument structure: Events and participants". *Lingua*. pp. 130, 152- 168.
- Piñón, Ch. (2001). "A finer look at the causative-inchoative alternation". *Proceedings of Semantics and Linguistic Theory*. 11. Rachel Hastings. Brendan Jackson and Zsofia Zvolensky (eds.), Ithaca, NY: CLC
- Pollard, C. & I.A. Sag (1994). *Head-driven Phrase Structure Grammar*. Chicago: University of Chicago Press.
- Postal, P.M. (1970). "On the surface verb 'remind' ". *Linguistic Inquiry*. 1. pp. 37- 120.
- Randall, J. (2010). *Linking: The Geometry of Argument Structure*. Springer: New York.

- Reinhart, T. (2002). "The Theta system—an overview". *Theoretical Linguistics*. pp. 283, 229- 290.
- Rosch, E & C.B. Mervis (1975). "Family resemblances: Studies in the internal structure of categories". *Cognitive Psychology*. 7. pp. 573- 605.
- Safari, A. (2015). "Frame semantics and LVC alternation in Persian". in *Language Related Research* (under publication): 6 .pp. 153- 172 [In Persian].
- Shojaei, R & Gh. Karimi Doostan (2012). "Mapping and argument alternation in some Persian constructions". *Proceedings of the Iranian Conference on Linguistics*: 1. pp. 389- 400 [In Persian].
- Van Valin. R.D. (1990). "Semantic parameters of split intransitivity". *Language*. 66. pp. 221- 260.
- Wittgenstein, L. (1953). *Philosophical Investigations*. Oxford: Basil Blackwell.
- Zombolou, K. (2004). *Verbal Alternations in Greek: A Semantic Approach*. Ph.D. Dissertation, University of Reading.